

تصوف

ذکر و سند خرقه

خرقه ارادت و خرقه تبرک

شیخ عبدالرحمن جامی نقلا از کتاب « مناهج العباد » تالیف شیخ سعدالدین فرغانی در باره سند ذکر و سند خرقه و اتصال آنها بشیوخ و اساطین بزرگ عرفان و تصوف نقل کرده مینویسد : و در آنجا آورده است که انتساب مریدان به مشایخ به سه طریق است : یکی بخرقه .

دوم بتلقین ذکر .

سوم بصحبت و خدمت و تأدب بآن .

و خرقه دو است :

اول خرقه ارادت، و آنرا جز از شیخ شدن روا نباشد .

دوم خرقه تبرک، و آن از مشایخ بسیار جهت تبرک شدن روا باشد .

و در میان خرقه ارادت خود گفته است :

که وی خرقه پوشید از شیخ نجیب الدین علی بزغش الشیرازی قدس اله تعالی روحه، و وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی و وی از عم خود قاضی وجیه الدین، و وی از پدر خود ابو محمد حمویه و اخی فرج زنجانی، دست هر یک در پوشانیدن خرقه مشارک دست آن دیگر .
و اما ابو محمد از احمد اسود دینوری خرقه پوشید، و وی از ممشاد دینوری، و وی از ابوالقاسم جنید .

و اما اخی فرج از ابوالعباس نهاوندی، و وی از ابوعبداله خفیف الشیرازی، و وی از ابومحمدرویم بغدادی، و وی از جنید.

و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی رحمته اله علیه نسبت خرّقه را تا بابوالقاسم جنید پیش اثبات نکرده است، و از جنید تامصطفی صلی اله علیه وسلم بصحبت نسبت داده است نه بخرّقه (۱) و نیز جامی در باره (ذکر) و سند (خرّقه) نقل از کتاب: «تحفة البرزة» تالیف شیخ مجدالدین بغدادی مینویسد: «اما شیخ مجدالدین بغدادی قدس اله تعالی سره در کتاب تحفة البرزة آورده است که نسبت خرّقه متصل است به پیغاهبیر صلی اله علیه وسلم بحدیث درست متصل و معنعن و فرموده است که مصطفی صلی اله علیه واله وسلم خرّقه پوشانید مرا امیرالمومنین علی را رضی اله عنه و وی مرحسن بصری را، و وی مرکمیل بن زیاد را، و کمیل مرعبدالواحد بن زید را، و وی مرابو یعقوب نهرجوری را، و وی مرعمر و بن عثمان مکی را، و وی مرابو یعقوب طبری را، و وی مرابوالقاسم بن ادریس را، و وی مرداود خادم را، و وی مرمحمد بن بانکیل را، و وی مر اسمعیل قصری را، و وی مر شیخ نجم الدین الکبری را، و وی مر این فقیر یعنی مجدالدین را، فعلی هذا نسبت خرّقه به مصطفی صلی اله علیه وسلم متصل شود» (۲)

ذکر

و هم جامی در باره اتصال سند ذکر در ترجمه فرغانی میگوید:

«و اما نسبت تلقین ذکر این فقیر (یعنی شیخ فرغانی) رحمه اله از شیخ خرّقه خود- شیخ نجیب الدین علی- تلقین گرفت، و وی از شیخ الشیوخ احمد غزالی، و وی از ابوبکر نساج، و وی از شیخ ابوالقاسم گرگانی، و وی از ابوعثمان مغربی، و وی از ابوعلی کاتب، و وی از ابوعلی رودباری و وی از سیدالطایفه جنید قدس اله تعالی ارواحهم.

بعد از آن میگوید: که نسبت خرّقه ارادت، و نسبت تلقین ذکر از دوشیخ گرفتن مذموم است. و اما در نسبت صحبت محمود است، لیکن بشرط اجازت یا قوت صحبت شیخ اول، چنانکه این فقیر ضعیف بعد از مفارقت خدمت و صحبت شیخ نجیب الدین قدس اله تعالی سره از خدمت مولانا و سیدنا و شیخنا صدر الحق والدین وارث علوم سید المرسلین علیه الصلوة والسلام سلطان المحققین محمد بن اسحاق القونیوی رضی اله تعالی عنه و از شرف صحبت و ارشاد و هدایت و اقتباس فضائل و آداب ظاهر و باطن و علوم شریعت و طریقت و حقیقت تربیت یافت و منتفع شد.

و هم آورده است: که از شیخ نجیب الدین رحمه اله شنیدم که شمس الدین صفی امام جامع شیراز از اکابر صالحان و پاکان بود، و همه اوقاتش بذکر و تلاوت و انواع عبادات مستغرق و معمور لکن از کسی تلقین ذکر نداشت، روزی در واقعه ذکر خود را بصورت نوری مصور شده مشاهده کرد که از دهان وی منفصل میشد و بر زمین فرو میرفت با خود گفت که این علامت خیر نیست چه نص بخلاف این نشان میدهد، این نقصان مگر بسبب عدم تلقین ذکر است از مشایخ.

پس بیکی از مریدان شیخ روزبهان بقلی قدس اله تعالی رجوع کرده و از وی تلقین

۱- نفحات الانس - ص ۵۰۸

۲- نفحات الانس - ص ۵۰۹ - ص ۵۰۸ .

ذکر گرفت همان شب در واقعه ذکر خود را بصورت نوری مشاهده نمود که بالا می‌رفت و آسمانها را خرق میکرد، و بعد از آن بخدمت شیخ الشیوخ شهاب‌الدین سهروردی رضی‌الله‌عنه پیوست، و رسید با آنجا که رسید» (۱)
پیشتر گفته شد که شیخ نجم‌الدین کبری خرقه اصل از دست شیخ اسمعیل قصری در شهر دژپول گرفته است.

پدر شیخ ابوسعید ابوالخیر در شهر میهنه‌سرای بنی بنا کرد بزرگ بر همه در دیوار آن خانه نام سلطان محمود غزنوی و نام خدمت و حشم و پیلان و مراهب او نقش کرده بود زیرا او سلطان را عظیم دوست داشتی.

شیخ ابوسعید از پدرش خواست که در آن سرای برای وی خانه بسازد که خاص او بود، پدرش بر بالای سرای خانه بساخت که از آن شیخ شد و بعد ها صومعه او بود، شیخ چون آن خانه خاص او ساخته شد بفرمود تا بر درو دیوار و سقف آن خانه بنوشند که: الله، الله، الله، پدرش گفت ای پسر این چیست؟ شیخ گفت: هر کس بر دیوار خانه خویش نام امیر خویش نویسد؛ پس پدرش را وقت خوش شد و بفرمود که هر چه بدیوار آن سرای نوشته بودند دور کردند.

خرقه پوشیدن

«شیخ بوالعباس شیخ مارا (شیخ ابوسعید ابوالخیر) زاویه داد برابر حظیره خویش و شیخ ما بشب در آنجا بودی پیوسته بمجاهدت و ریاضت مشغول بودی، و همواره چشم بر شکاف در می‌داشتی، و مراقبت احوال شیخ بوالعباس را می‌کردی.

یک روز شیخ بوالعباس فصد کرده بود، آن شب رگ بند از دستش باز شد، و رگش گشاده گشت، دست و جامه بوالعباس آلوده گشت، از آن حظیره بیرون آمد، و چون شیخ ابوسعید پیوسته مترصد بودی احوال و اقوال و ایرا، از زاویه خود بیرون آمد و دست وی بشست و بست و جامه وی بستند و جامه خود بوی داد، و کهنه در پوشید، و جامه شیخ بوالعباس نمازی کرد (۲) و هم در شب خشک کرد و پیش وی برد، شیخ بوالعباس اشارت کرد ترا باید پوشید، شیخ ما گفت که بدست مبارک خویش در ما پوشد، شیخ بوالعباس بدست خویش خرقه در پوشانید، و این خرقه دوم بود که شیخ ما فرا گرفت. و تا کسی گمان نبرد، که چون از پیری خرقه پوشیدی از پیری دیگر خرقه نشاید گرفت.

چهار خرقه پوشیدن این است:

کچون پیری از پیران طریقت که اورادست خرقه باشد، اعنی که اقتدارا شاید، کی هم علم شریعت داند و هم علم طریقت، و هم علم حقیقت، و عمل این هر سه علم بتمام و کمال بجای آورده باشد و کیفیت آن مقامات، و چگونگی منازل، و مراحل این راهها دیده و دانسته، و آزموده، و از صفات بشریت پاک گشته و از نفس باوی هیچ چیز نمانده، چنانکه شیخ بوالحسن خرقانی در حق شیخ ما گفته است:

بوقتی که شیخ آنجا رسید گفت اینجا بشریت نماندی، اینجا نفس نماندی، اینجا همه حقی، اینجا همه حقی.

چون چنین پیری بر احوال مریدی یا محبی واقف گشت و سروعلائیة او از راه تجربت معلوم گردانید، و بدیدة بصیرت و بصر شایستگی این مرد بدید، و بدانست که او را استحقاق آن پدید آمده که از مقام خدمت قدمش فراتر آرد، تادر میان این طایفه بتواند نشست و بدید که آن استعداد حاصل کرد که از درجۀ ریاضت و مجاهدت فراپیش ترش آرد تا یکی از این جمع باشد، و این اهلیمت یا بسبب پرورش این پیر باشد، یا بسبب پرورش و ارشاد و هدایت پیر دیگر که استحقاق مرید پروردن دارد خرقة دروی پوشد که مرا معلوم شد که این شخص استحقاق نشستن این طایفه را می‌شاید. و چون این پیر در میان قوم مقبول القول باشد و مشارالیه همکنان بر آن اعتماد کنند همچون شهادت گواه عدل و حکم قاضی ثابت حکم در شریعت.

ساقی چمن گل را بی روی تورنگی نیست شمشاد خرامان کن تا باغ بیارائی

پیر صحبت

وازین است کی صوفیان چون درویشی را ندانند چون در خانقاهی آید یا خواهد که با جمعی از درویشان هم صحبت شده از وی پرسند؛ که پیر صحبت تو که بوده است؛ و خرقة از دست که داری؛ و این دو نسبت در میان این طایفه نیک معتبر بود و خود در طریقت نسب این هر دو بیش نیست.

و هر کرا این دو نسب به پیری که مقتدا بود درست نشود، او را از خود ندانند، و بخود راه ندهند.

و اگر کسی از راه زندگانی و ریاضت بدرجۀ بلند رسیده باشد، و او را پیری و مقتدایی نباشد این طایفه او را از خود ندانند چه گفته شیخ ماست که «من لم یتأدب باستاذ فهو بطل، و لو ان رجلا بلغ اعلی المراتب و المقامات حتی تنکشف له من النیب اشیاء و لایکون له مقدم و لا استاذ فلا یجی الیه مذهبی» و مدار طریقت بر پیر است که: الشیخ فی قومه کالنبی فی امته. و محقق و مبرهن است که بخویشتن بهیچ جای نتوان رسید، و مشایخ را درین کلمات بسیار است» (۱)

سعی نا کرده در این راه بجائی نرسی
دوش میگفت بمژگان درازت بکشم
دولت پیر مغان باد که باقی سهل است
دیگری گو برو و نام من از یاد پیر

شیخ ابوسعید ابوالخیر مرید بوالفضل حسن بود، و بوالفضل مذکور پیر صحبت او بوده است و پیر بوالفضل مرید شیخ بو نصر سراج بودست، و او را طاوس الفقرا گفته‌اند، و او را تصانیف است در علم طریقت و حقیقت و مسکن وی طوس بوده است، و خاکش آنجاست.

او مرید ابو محمد عبداله بن محمد المرتعی بوده است، و او سخت بزرگوار و یگانه عصر بوده است، در بغداد وفات یافت.

و او مرید جنید بود، و جنید مرید سری و سری مرید معروف کرخی، و او مرید داود طائی و او مرید حبیب عجمی، و او مرید حسن بصری، و او مرید امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و علی مرید و ابن عم و داماد مصطفی صلواته علیه و اله (۲)

۱- اسرار التوحید ص ۵۳-۵۰

۲- کشف المحجوب- علی بن عثمان الغزنوی چاپ مسکو - تاریخ کامل ابن اثیر- تذکره الاولیاء